

قلمرو ولایت تشریعی ائمه علیهم السلام

علی زمانی فشلاقی*

چکیده

یکی از مباحثی که از قدیم ذیل بحث تفویض امور دین به پیامبر و اهل بیت علیهم السلام مطرح بوده و امروزه برخی روشنفکران ذیل بحث خاتمیت مطرح می‌کنند، بحث ولایت تشریعی ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشد. سؤالی که در اینجا مطرح است اینکه، آیا بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ائمه اطهار علیهم السلام دارای حق تشریع و جعل احکام نو در حوزه دین هستند؟ حجیت کلام ائمه در امور دین چگونه با خاتمیت سازگار خواهد بود؟ در این نوشتار با استفاده از آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام به این نتیجه رسیده‌ایم که جعل حکم در حوزه دین فقط مختص خداست و هیچ‌کس از چنین حقی برخوردار نیست و تمام آنچه ائمه اطهار علیهم السلام بیان می‌نمودند، با واسطه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خدای متعال دریافت شده بود و فقط در حوزه مسائل حکومتی و مدیریت جامعه و نیز در منصب قضاوت و داوری می‌توانستند بدون ارتباط با وحی، قانونی وضع نموده و یا حکمی صادر کنند.

واژگان کلیدی

مرجعیت دینی، ولایت تشریعی، حکم، کتاب.

طرح مسئله

از آنجاکه براساس سنت الهی بعد از نزول هر شریعتی، پیامبران مبلغی برای حفظ و تفسیر و تبلیغ آن مبعوث می‌شدند که مرجعیت دینی مردم را برعهده داشتند، بعد از نزول شریعت اسلام و رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز این

zamani5421@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۲/۲/۱۸

*. دانشجوی دکتری کلام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۱/۲

سنت الهی ادامه یافت و ائمه اطهار^{علیهم السلام} این وظیفه الهی را برعهده گرفته و مرجع دینی شدند. اما سؤالی که در اینجا مطرح است اینکه، مرجعیت دینی ائمه چگونه با خاتمیت سازگار خواهد بود؟ اهمیت این مسئله وقتی روشن می‌شود که برخی روشنفکران معاصر با ادعای ناسازگاری آن دو خواسته‌اند هم خاتمیت را به چالش بکشاند و هم جایگاه ائمه^{علیهم السلام} را تا حد انسان‌های عادی فروکاهند. آقای عبدالکریم سروش در این باره چنین می‌گوید:

چگونه می‌شود که پس از پیامبر خاتم، کسانی درآیند و به انکای وحی و شهود سخنانی بگویند که نشانی از آنها در قرآن و سنت نبوی نباشد و درعین حال تعلیم و تشریع و ایجاب و تحریمشان در رتبه وحی نبوی بنشیند و عصمت و حجت سخنان پیامبر را پیدا کند و باز هم در خاتمیت خللی نیفتد؟ پس خاتمیت چه چیزی را نفی و منع می‌کند و به حکم خاتمیت، وجود و وقوع چه امری ناممکن می‌شود؟ و چنان خاتمیت رقیقی که همه شئون نبوت را برای دیگران میسور و ممکن می‌سازد، بود و نبودش چه تفاوتی دارد؟ (ر.ک به: سایت www.dr.soroush.com در تاریخ ۱۳۸۴/۷/۳)

پاسخ‌های متعددی به این شبهات ذیل بحث تفویض امور دین به پیامبر و ائمه^{علیهم السلام} مطرح شده است. برخی مثل علامه مجلسی در *بحارالانوار* (۱۴۰۴: ب: ۲۵ / ۳۴۸) و *مرآة العقول* (۱۴۰۴: الف: ۳ / ۱۴۴) و ملا صالح مازندرانی در *شرح اصول کافی* (۱۴۲۱: ۴۷) جعل قوانین به‌طور مستقل و قطع نظر از وحی را برای ائمه^{علیهم السلام} و حتی پیامبر^{صلی الله علیه و آله} رد کرده‌اند. البته در این کتب تمام روایات مربوط به ولایت تشریعی ائمه^{علیهم السلام} ذیل بحث تفویض مطرح نشده؛ بلکه به‌صورت پراکنده در بخش‌های مختلف مطرح شده است که نیاز به جمع‌آوری و نتیجه‌گیری دارد.

مرحوم امام خمینی در *شرح چهل حدیث* (۱۳۷۵: ۵۵) اشاره‌ای اجمالی به بحث نموده و به‌صورت مفصل به روایات و آیات مربوط نپرداخته است.^۱ عبدالله شبر^۲ در کتاب *مصایح الانوار فی حل مشکلات الاخبار* (۱۴۰۷: ۳۷۳ - ۳۷۲)، آیت‌الله صافی در کتاب *ولایت تکوینی و ولایت تشریعی* (۱۳۶۰: ۱۰۶ - ۹۸)، محمدجواد مغنیه^۳ در *الجوامع و الفوارق بین السنة و الشیعه* (۱۴۱۴: ۱۲۸ - ۱۲۷) و محمد جمیل حمود در *الفوائد البهیة فی شرح کلام الامامیه*^۴ (۱۴۲۱: ۳۳۹) فقط به برخی اخبار تفویض پرداخته‌اند. آیت‌الله طاهری

۱. ایشان تفویض را به دو معنای تفویض محال و ممکن تقسیم نموده و تفویض ممکن را در حق انبیا و اولیا در تکوین و تشریع ممکن دانسته است.

۲. وی تفویض احکام به ائمه^{علیهم السلام} را به دو معنا تفسیر کرده است: یکی به‌معنای تفویض در احکام ظاهریه، مثل تقیه و مانند آن، که این معنا را می‌پذیرند؛ دیگری تفویض در احکام واقعی که آن را رد می‌کنند.

۳. ایشان با اشاره اجمالی در این باب، به‌طور کلی تشریع احکام از سوی نبی و امام را رد نموده است.

۴. أنه تعالی اکمل نبیه و عترته الطاهرة بحیث لم یكونوا قد اختاروا أمرا من الأمور إلّا ما یوافق الحق و الصواب و لا یحلّ بیاهم

خرم‌آبادی در سلسله مقالات *بحثی پیرامون ولایت فقیه*^۱ (۱۳۶۴: ۸۳) به برخی روایات در این باره پرداخته که بیشتر مرتبط با ولایت پیغمبر اکرم (علیه السلام) است و در باب ولایت ائمه (علیهم السلام) به همه روایات مرتبط با بحث نپرداخته‌اند. آقای محمدحسن قدردان قراملکی^۲ نیز در کتاب *آیین خاتم* (۱۳۸۶: ۵۲۳) به این بحث پرداخته، ولی به روایات در این باره به صورت اجمالی اشاره نموده است.

آیت‌الله مکارم شیرازی نیز در کتاب *بحوث فقهیه هامة* (۱۴۲۲: ۵۴۸ - ۵۱۶) به این بحث پرداخته‌اند. ایشان قائل‌اند که ائمه (علیهم السلام) ولایت تشریعی ندارند و در این باب به آیات و روایات متعددی استشهد نموده‌اند؛ ولی به آیاتی که ظاهراً بر ولایت تشریعی اهل‌بیت (علیهم السلام) اشاره دارند و نیز برخی روایاتی که به ظاهر دلالت بر تشریع دارند، مثل روایات «معضلات» یا روایاتی با تعبیر «فَهُمْ يُجْلُونَ مَا يَشَاءُونَ وَ يَحْرُمُونَ مَا يَشَاءُونَ» (مجلسی، ۱۴۰۴ الف: ۵ / ۱۹۱) و روایاتی که اطاعت رسول‌الله و ائمه (علیهم السلام) را در کنار اطاعت خداوند واجب نموده است، نپرداخته‌اند و پاسخ‌هایی که در این مقاله آمده، با پاسخ ایشان متفاوت می‌باشد. ایشان از میان روایات به سه دسته روایت تحت این عناوین تمسک کرده‌اند: روایاتی که دلالت می‌کنند اسلام به جمیع نیازهای انسان توجه دارد، روایاتی که بیانگر آن است که جمیع علوم ائمه (علیهم السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و روایاتی که می‌گویند همه احکام در کتاب علی (علیه السلام) وجود دارد.

ذیل بحث خاتمیت نیز پاسخ‌هایی از سوی آیت‌الله سبحانی (۱۳۸۴: ۵)، آقای بهمن شریف‌زاده (۱۳۸۵: ۱۳۳) و آقای جعفر محقق (۱۳۸۵: ۱۰۵) و دیگران نوشته شده که ضمن آن اشاراتی نیز به ولایت تشریعی ائمه (علیهم السلام) شده است؛ ولی آنچه ما در پی آن هستیم این است که ولایت تشریعی ائمه (علیهم السلام) را به‌طور مفصل از منظر قرآن و روایات اهل‌بیت (علیهم السلام) مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم.

در این مقاله بعد از تعریف ولایت تشریعی، ابتدا به بیان دسته‌ای از آیات و روایات می‌پردازیم که به ظاهر دلالت بر ولایت تشریعی ائمه (علیهم السلام) دارند؛ سپس با کمک دسته دیگر از آیات و روایات، مقصود و مراد دسته اول را مشخص می‌کنیم.

ولایت تشریعی

ولایت تشریعی به معنای تنظیم و تدبیر شئون فرد و جامعه در همه ابعاد زندگی از طریق جعل قانون و حکم می‌باشد. (سبحانی، ۱۴۰۷: ۱ / ۲۱)

درباره ولایت تشریعی پیامبر و امام دو دیدگاه وجود دارد:

۱. الشریف ما یخالف مشیئة الباری عزّ شأنه، لذا ورد أنهم أوعية الله و خزّان علمه و تراجمه وحیه.
۱. ایشان تفویض و جعل احکام را از شئون مختص به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) دانسته است.
۲. وی ولایت تشریعی امام را به معنای کشف احکام واقعیه موجود در لوح محفوظ و تبیین جزئیات آن می‌داند.

برخی آن را به معنای قیام به تشریع و دعوت به دین و تربیت امت و حکومت بر آنان و قضاوت بین آنها و دخالت در جمیع شئون امت می‌دانند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶ / ۱۴ - ۱۳) برخی دیگر نیز آن را به معنای وساطت بین خدا و خلق در ابلاغ دین و بیان احکام می‌دانند. از آنجاکه چنین وساطتی همراه با علم‌غیب و عصمت است، قول و فعل و تقریر واسطه، نفس دین و شریعت محسوب می‌شود. (آملی، ۱۴۲۲: ۳ / ۵۲۲؛ صالحپور، ۱۳۸۴: ۶۹ - ۶۸) بنابراین طبق معنای دوم، پیامبر و امام فقط مبلغ و مبین احکام الهی هستند؛ اما براساس معنای اول، حق جعل حکم نیز دارد.

در اینکه وظیفه انبیا و ائمه علیهم‌السلام تبیین و تبلیغ احکام الهی است، جای هیچ‌گونه تردیدی نیست؛ آنچه در اینجا باید به آن پرداخته شود، بررسی دیدگاه اول از چند جهت است:

اول اینکه، آیا پیامبر یا امام حق تشریع و جعل حکم از سوی خود را دارند؟

دوم اینکه، بر فرض وجود چنین حقی برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، جعل حکم از سوی ائمه علیهم‌السلام چگونه با خاتمیت سازگار خواهد بود؟

سوم اینکه، قلمرو ولایت تشریعی پیامبر و ائمه در چه محدوده‌ای می‌باشد؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها به بررسی آیات و روایات وارد شده در این باره می‌پردازیم.

آیات دال بر ولایت تشریعی ائمه علیهم‌السلام

برخی از آیاتی که به ظاهر بر ولایت تشریعی پیامبر و ائمه علیهم‌السلام دلالت دارند، عبارتند از:

۱. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ.»^۱ (مائده / ۵۵)

از وحدت سیاق آیه فوق چنین به دست می‌آید که همان ولایتی که برای خداوند وجود دارد، برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی علیه‌السلام نیز وجود دارد.

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ.» (نساء / ۵۹)

از اطلاق وجوب اطاعت رسول و اولی الامر، اطاعت آنان در احکامی که در حوزه مسائل دین وضع می‌کنند نیز استفاد می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶ / ۱۴ - ۱۳)

بررسی مفهوم و مراد آیات مذکور

آیات فوق در نگاه اول دلالت بر اطاعت از ائمه علیهم‌السلام به طور مطلق و ولایت تشریعی آنان دارد که شامل اطاعت آنها در احکام و حوزه دین نیز می‌شود؛ ولی باید توجه داشت که گرچه در این آیات، اطاعت از آنان به طور مطلق ذکر شده است، ولی از آیات زیر استفاده می‌شود که آنان نیز حق تشریع و جعل حکم در حوزه دین را ندارند.

۱. طبق روایاتی که ذیل آیه فوق از اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده، مراد از «وَالَّذِينَ آمَنُوا» امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است.

این آیات از سویی تبعیت و پیروی از آنچه به رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده را بر ائمه علیهم السلام واجب نموده است:

اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ. (اعراف / ۲)
وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. (توبه / ۳۹)
مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. (حشر / ۷)
وَمَن لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. (مائده / ۴۸)

و از دیگر سو نسخ آیات و احکام قرآن را تا قیامت مردود شمرده است:

وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِن خَلْفِهِ، تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.
(فصلت / ۴۲)

بنابراین با توجه به مجموع آیات، حق اطاعتی که برای اولی الامر قرار داده شده، اطاعت از اوامر و احکامی است که در حوزه مسائل اجتماعی و حکومتی صادر می شود؛ (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲ / ۹۴ - ۹۳) اما در خارج از این حوزه، هیچ کس اعم از نبی و امام حق جعل هیچ حکمی را ندارد.

روایات دال بر ولایت تشریعی ائمه علیهم السلام

روایات متعددی که دلالت بر ولایت تشریعی انبیا و ائمه علیهم السلام می کنند، به چند دسته تقسیم می شود:

روایات دسته اول

دسته اول، روایات تفویض است که بیان می دارند خدای متعال امر دین را به ائمه واگذار نموده است.

تعریف تفویض

به طور کلی تفویض به دو قسم محال و ممکن تقسیم می شود:

تفویض محال یعنی اینکه خدای متعال کاری از امور جهان هستی، اعم از تکوین و تشریع را به کسی واگذار نماید، به گونه ای که خود خدا در حدوث یا بقای آن تأثیر نداشته باشد. چنین چیزی از جهت فاعلی محال است؛ چراکه در این صورت آن امر از گستره ربوبیت الهی خارج می شود؛ در حالی که ربوبیت خداوند نامحدود بوده و حد بردار نیست و محال است که در کاری از کارها حضور و ظهور نداشته باشد. از جهت قابلی نیز امکان ندارد؛ زیرا همه موجودات غیر خداوند، ربط محض می باشند و قابلیت استقلال ندارند تا امری از امور به آنها واگذار شود. (جوادی آملی، ۱۳۷۴: ۹ / ۱۱۱ - ۱۰۹)

اما تفویض ممکن به معنای مرجعیت پیامبر می باشد؛ یعنی خدای متعال، اوامر و دستورات پیامبر [و اوصیایش] را چه در بیان احکام و مقررات کلی و چه در تطبیق کلیات بر موضوعات جزئی و امور حکومتی و سیاسی و قضایی، نافذ قرار داده است. (همان: ۱۱۱ - ۱۰۹ و ۱۱۵)

موارد تفویض

علامه مجلسی اموری از دین را که ممکن است به نبی و امام واگذار شود، به چند مورد تقسیم نموده است:

۱.۱ امر دین

یکی از موارد تفویض، تفویض امر دین است که خود بر دو گونه قابل فرض است:

فرض اول اینکه، گفته شود خدای متعال امر دین را به پیامبر و ائمه علیهم السلام سپرده تا بدون وحی الهی و الهام او هرچه را بخواهند، حلال یا حرام نموده یا حلال و حرام الهی را تغییر دهند. (مجلسی، ۱۴۰۴ ب: ۲۵ / ۳۴۸)

این معنا از تفویض، همان تفویض محال است که معنای آن گذشت. سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز با چنین معنایی ناسازگار است؛ زیرا چه بسا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای پاسخ به یک سؤال روزها منتظر نزول وحی می ماند و از نزد خود چیزی نمی گفت؛ (همان) درحالی که اگر امور دین به آن حضرت واگذار شده بود، بایستی بدون هیچ درنگی به سؤال پرسشگران پاسخ می گفت. از این رو باید گفت آنچه آن حضرت در حوزه دین می فرمود، از سوی خدای متعال بوده است: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ»^۱ (نجم / ۵ - ۳)

فرض دوم این است که بگوییم خدای متعال پیامبر را به گونه ای به کمال رسانده است که جز حق و صواب چیزی را اختیار نمی کند و چیزی خلاف مشیت و خواسته او نمی خواهد. از این رو خدای متعال برای نشان دادن شرافت و کرامت آن حضرت نزد خویش، تعیین برخی امور همچون اضافه کردن برخی رکعات نماز و تعیین نمازهای نافله و روزه و ارث جد و مانند آن را به آن حضرت واگذار نموده است. در همین موارد نیز اصل تعیین و اختیار این امور از طریق وحی و الهام بوده است. (مجلسی، ۱۴۰۴ ب: ۲۵ / ۳۴۸)

تفویض به این معنا، یکی از مصادیق تفویض ممکن است که در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز مورد تأیید قرار گرفته است و شواهدی دال بر آن وجود دارد که به دو نمونه اشاره می کنیم:

شاهد اول، مواردی است که پیامبر صلی الله علیه و آله با تأیید روح القدس تشریع نموده است. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: خداوند به پیامبرش علم و محاسن اخلاق آموخت. پس علم و اخلاقش را نیکو نمود و آنگاه که علم و اخلاقش را کامل کرد، فرمود: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» سپس امور دین و امت را به آن حضرت سپرد تا متولی امور بندگان شود؛ آنگاه فرمود: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» و به راستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله استوار و موفق و مؤید به روح القدس بود؛ همان روحی که در هیچ چیز از اموری که مربوط به تدبیر

۱. صاحب تفسیر طیب/البیان در رد تفویض بدین معنا می گوید: برخی از مفوضه معتقدند که جعل احکام به اهل بیت عصمت علیهم السلام تفویض شده است تا در احکام تکلیفی هرچه را بخواهند، واجب یا حرام یا مستحب یا مکروه یا مباح و در احکام وضعی، آنچه خواستند، وضع و رفع نمایند؛ ولی این قول باطل و مخالف صریح قرآن است که می فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» (طیب، ۱۳۷۸: ۳ / ۳۴۶) شیخ طوسی می فرماید: «جمع ما بینہ النبی صلی الله علیه و آله من الشریعة لم یبینها إلا بوحي من الله لقوله «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» و ان كان تفصیل ذلك لیس بوجود فی القرآن» (طوسی، بی تا: ۵ / ۳۵۱)

خلق است، لغزش و خطایی از او سر نمی‌زند؛ پس تحت تعلیم علم و اخلاق خداست. سپس آن حضرت مواردی از امور دین را که به آن حضرت واگذار شده است، بیان نموده و فرمودند: خدای عزوجل نمازهای واجب را دو رکعتی قرار داد که در مجموع ده رکعت شد؛ اما رسول‌الله دو رکعت به آنها اضافه کرد و یک رکعت به نماز مغرب افزود و این اضافات همسان واجب الهی شد؛ به‌گونه‌ای که جز در سفر، ترک آن جایز نیست، و اما یک رکعت مغرب را در سفر و حضر باقی گذاشت و خدای متعال همه این موارد را به آن حضرت اجازه داد؛ از این رو نمازهای واجب هفده رکعت شد. (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۲۶۶)

شاهد دوم، تعابیر روایاتی است که بیانگر این نکته است که اوامر و نواهی آن حضرت منطبق بر اوامر و نواهی خدای متعال است: «فَوَافَقَ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ نَهْيُهُ نَهْيَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (همان)

نکته حائز اهمیت درباره این دسته از روایات آن است که توجه داشته باشیم برای هر موضوعی در واقع و نفس‌الامر و در نزد خداوند، حکمی مقرر شده است و این‌گونه نیست که مثلاً پیامبر حکمی را برای موضوعی تشریع نماید که آن موضوع در واقع و نزد خدای متعال حکمی نداشته باشد؛ بلکه هر حکمی که پیامبر تشریع نماید، نزد خداوند وجود دارد. از این رو احکام صادر از آن حضرت در واقع همان اوامر و نواهی و تشریعات خدای متعال است که در لوح محفوظ ثبت شده است. از این رو امام صادق ﷺ در ادامه روایت می‌فرماید که در این مواردی که پیامبر ﷺ امر و نهی‌ای صادر فرموده است، امر و نهی ایشان منطبق بر امر و نهی خدای متعال است. در برخی روایات نیز با تعبیر «فَأَجَازَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ لَهُ ذَلِكَ» به این نکته اشاره شده است.

خدای متعال سهام ارث را معین کرد و برای جد میت سهمی قرار نداد و رسول خدا ﷺ سهم یک‌ششم را برای او تعیین فرمود و خدای متعال انجام این کار را در آیه «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْتَنُوا أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (ص / ۳۹) به پیامبر اجازه داد. (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۲۶۷)

بنابراین تفویض بدین معنا در واقع تفویض در بیان معارف و احکام است و امور دین و احکام آن به‌طور مستقیم یا با واسطه از سوی خود خدای متعال نازل می‌شود و نبی یا امام قطع نظر از وحی، از نزد خود چیزی جعل نمی‌کنند.

۲. سیاست و احکام مربوط به حکومت و اداره جامعه

یکی از مواردی که خدای متعال به پیامبر و ائمه اطهار ﷺ واگذار نموده، تدبیر امور جامعه و تعلیم و تأدیب افراد و احکام مربوط به امور حکومتی است؛ چنان که آیه «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» بدان اشاره دارد. (مجلسی، ۱۴۰۴ ب: ۲۵ / ۳۴۹)

پیامبر اکرم ﷺ در این باره فرمودند:

وَنَحْنُ سَادَةُ الْعِبَادِ وَ نَحْنُ سَاسَةُ الْبِلَادِ وَ نَحْنُ ... الْوَلَاةُ ... وَ الرُّعَاةُ. (همان: ۲۳)

ماییم که تدبیر امور مردم و شهرها به ما سپرده شده و ما والیان و رهبران و متولیان تدبیر امور جامعه‌ایم.

امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَهُ» (همان: ۱۷ / ۴)

از تعبیری همچون «لِيَسُوسَ عِبَادَهُ» و «سَاسَ الْإِلَادِ» که در این دسته از روایات آمده است، استفاده می‌شود که مراد از تفویض امور، واگذاری احکام مربوط به مدیریت جامعه به آن حضرت است؛ زیرا کلمه «ساس، یسوس» از مصدر سیاست به معنای تدبیر چیزی و به مصلحت آن اقدام کردن است و به قرینه اضافه به عباد و بلاد، به معنای تدبیر اجتماع و اداره آن می‌باشد. (جوادی آملی، ۱۳۸۲: ۱ / ۲۴۶)

امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا قسم خداوند به کسی از خلقش جز به پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام تفویض امر ننمود و فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (نساء / ۱۰۵)، و این آیه همین حق را برای اوصیا نیز ثابت می‌کند. (مجلسی، ۱۴۰۴: ب: ۲۵ / ۳۳۴) علامه طباطبایی ذیل این آیه شریفه می‌فرماید: ظاهر «حکم بین مردم»، داوری بین آنان در مخاصمات و منازعاتی است که با یکدیگر دارند، (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۵ / ۷۱) که یکی از شئون حکومتی اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

۳. بیان علوم و احکام براساس رعایت مصلحت

یکی دیگر از اموری که به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام واگذار شده، بیان معارف و احکام براساس رعایت مصلحت است. (مجلسی، ۱۴۰۴: ب: ۲ / ۲۴۰؛ صفار، ۱۴۰۴: ۳۸۳) ائمه علیهم السلام احکام و تفسیر و تأویل آیات را براساس رعایت مصالح و درجه فهم مخاطب (همان: ۲۴۰) بیان می‌نمودند؛ از همین رو به برخی جواب می‌دادند و در مقابل برخی سکوت یا تقیه (همان: ۲۳۶) اختیار می‌کردند. شواهد و نمونه‌هایی از روایات بر این معنا از تفویض دلالت دارند، مانند روایت ذیل:

حسن بن علی و شأ می‌گوید: از امام رضا علیه السلام درباره آیه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» سؤال کردم، امام فرمود: اهل ذکر و کسانی که باید از آنها پرسیده شوند، ما هستیم. گفتم: آیا شما مسئول و ما سؤال کننده‌ایم؟ امام فرمود: آری. عرض کردم: آیا بر ما لازم است که بپرسیم؟ امام فرمود: آری. گفتم: بر شما لازم است که جواب ما را بدهید؟ امام فرمود: خیر، اختیار آن به دست ماست؛ اگر خواستیم جواب می‌دهیم و اگر نه، پاسخی نخواهیم داد.

آنگاه امام برای اینکه این سخن بر راوی سنگین نباشد، کلام خود را مستند به کتاب خدا کرده و فرمودند:

آیا این سخن خدای متعال را نشنیده‌ای که فرمود: «إِن عَطَايَ مَا سَأَلَ» (ص / ۳۹: کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۲۱۰)

از این دسته روایات برمی‌آید که ائمه اطهار علیهم السلام به‌خاطر رعایت مصالح شیعه و کم‌ظرفیتی افراد (همان) و

گاهی از روی تقیه (مجلسی، ۱۴۰۴ ب: ۲ / ۲۱۳) نمی‌توانستند سخن بگویند و تشخیص این امور برعهده آن سروران بود.

خلاصه اینکه، مراد از روایات تفویض، مرجعیت پیامبر و امام در بیان مقررات و قوانین الهی و تطبیق کلیات بر موضوعات جزئی در مسائل حکومتی و اجتماعی و قضایی (همان: ۱۱۵) و نیز بیان معارف و احکام براساس رعایت مصالح می‌باشد.

روایات دسته دوم

این دسته از روایات شامل روایاتی است که می‌گویند هرآنچه پیامبر و ائمه علیهم السلام حلال نمایند، حلال و هر آنچه حرام نمایند، حرام می‌باشد:

فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاءُونَ وَ يُحَرِّمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَ لَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.^۱
(همان: ۴۴۱)

بنابر این دسته از روایات، اهل بیت علیهم السلام حق تحلیل و تحریم امور را دارند.

بررسی مفهوم این دسته از روایات

همان‌طور که در خود این روایات بیان شده است، آنچه که پیامبر و امام علیهم السلام حرام یا حلال می‌نمایند، همان چیزی است که خداوند می‌خواهد؛ بنابراین چیزی از سوی خود، خلاف اراده خداوند به او نسبت نمی‌دهند: «يُحِلُّونَ مَا يَشَاءُ وَ يُحَرِّمُونَ مَا يَشَاءُ وَ لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا مَا يَشَاءُ [بل] عِبَادُ مُكْرَمُونَ لَا يَسْخِرُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ.» (همان: ۲۵ / ۳۳۹) در واقع آنچه از آنان صادر می‌شود، منطبق بر اراده و مشیت الهی است: «بَلْ قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيئَةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا وَ اللَّهُ يَقُولُ وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»؛ (همان: ۳۳۶) زیرا خدای متعال آنان را از اقترا به خدا و بیان معارف براساس هوا و هوس و ادعای دروغ مبرا نموده است. (همان: ۲ / ۱۷۸)

روایات دسته سوم

این دسته شامل روایاتی است که اطاعت رسول‌الله و ائمه علیهم السلام را در کنار اطاعت خداوند واجب نموده است. تعبیری که در این دسته از روایات آمده، به قرار زیر است:

۱. خدای متعال خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اطاعت از تو و ائمه بعد از تو را بر جمیع مخلوقاتم واجب نمودم؛ اطاعت و سرپیچی از شما به منزله اطاعت و عصیان من است. (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۴۴۰)

۲. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: من تابع اوامر و نواهی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشم؛ زیرا پیروی از احکام آن حضرت

۱. تعبیری که در این روایات آمده، متفاوت با تعبیر روایات دسته اول است؛ لذا جداگانه بررسی می‌شود.

به منزله تبعیت از خدا و رسولش می‌باشد و نپذیرفتن آن در حد شرک به خدای متعال است.^۱ (همان: ۱۹۶)

بررسی مفهوم و مراد این دسته از روایات

بیان اینکه خدای متعال اطاعت رسولش را واجب نموده است، در بخش مربوط به آیات ولایت تشریعی گذشت؛ اما در ارتباط با روایت دوم می‌توان گفت آنچه امام علی علیه السلام آورد، همان احکامی است که رسول الله به او سپرده بود و خود آن حضرت مجالی نیافته بود تا آنها را بیان نماید. در نتیجه امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه بعدی مأمور به بیان آن شدند؛ نه آنکه بخواهند چیزی ورای تعلیمات پیامبر بیان نمایند؛ زیرا خدای متعال در زمان حیات رسول مکرمش دینش را کامل نمود و جمیع حلال و حرام‌ها را بیان نمود؛ (مجلسی، ۱۴۰۴ ب: ۲۶ / ۳۴) بنابراین جایی برای وضع احکام دین از سوی ائمه باقی نماند.

روایات دسته چهارم

این دسته شامل روایاتی است که دلالت دارند امام علی علیه السلام درباره برخی مسائل که در کتاب و سنت نبود و از آن به «معضلات» یاد شده است، براساس رجم^۲ و قرعه عمل می‌کرد. (صفار، ۱۴۰۴: ۳۸۹) در روایتی نیز چنین تعبیر شده است: «رَجَمَ بِهْ یَعْنِی سَاهَمَ^۳ فَأَصَابَ.» (همان)

براساس ظاهر این روایات، احکامی که کتاب و سنت نبود، خود آن حضرت جعل و وضع می‌نمود و این مطلب بیانگر آن است که جعل برخی احکام به آن حضرت سپرده شده بود.

بررسی مفهوم این دسته از روایات

درباره معنای کلمه «رجم» دو احتمال وجود دارد:

یک احتمال این است که «رجم» به معنای الهام باشد؛^۴ چون در چند روایت دیگر نیز بیان شده است که در «معضلات»، یعنی مسائلی که حکم آنها در کتاب و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، به امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی خدای متعال الهام می‌شد. (همان: ۲۳۴) بنابراین آنچه از احکام که آن حضرت بیان می‌کرد، از جانب خداوند بوده است، نه از نزد خود. امام باقر علیه السلام در این باره فرمودند:

علی علیه السلام براساس کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل می‌کرد و هنگامی با مسائل مستحدثه‌ای مواجه می‌شد که در کتاب و سنت نبود، خداوند حق را درباره آن به ایشان الهام می‌نمود و به خدا قسم این مسائل از معضلات بود. (مجلسی، ۱۴۰۴ ب: ۲۶ / ۳۳)

۱. روایات دیگری نیز شبیه به همین روایت در کفای ذکر شده است.

۲. «رجم» در لغت به معنای سخن گفتن از روی ظن و حدس می‌باشد. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۲ / ۲۲۷)

۳. «سَاهَمَ» به معنای قرعه زدن است. (همان: ۱۲ / ۳۰۸)

۴. علامه مجلسی نیز به این معنا به عنوان یک احتمال اشاره نموده است. (مجلسی، ۱۴۰۴ ب: ۲۶ / ۳۳)

البته آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام از طریق الهام می گرفت، ابتدا بر خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل می شد^۱ (صفار، ۱۴۰۴: ۳۹۲) و سپس از طریق آن حضرت در اختیار امام علی علیه السلام و دیگر ائمه قرار می گرفت. (همان: ۳۹۳) بنابراین از جمع روایات در این باب می توان به این نتیجه رسید که در آن برهه ای که امام علی علیه السلام برای قضاوت بین مردم به یمن فرستاده شده بود و به مسائلی برمی خورد که حکم آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود، این احکام ابتدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می شد، سپس از طریق روح القدس آنچه که بر آن حضرت نازل شده بود، در یمن به امام الهام می شد.^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت را برای قضاوت بین مردم به یمن فرستاد و در همه مسائلی که حضرت با آن مواجه می شد، براساس حکم خدا و حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم می نمود. از امام صادق علیه السلام سؤال شد که چطور آن حضرت براساس حکم خدا و رسول حکم می نمود و حال آنکه کل قرآن نازل نشده بود و پیامبر هم نزد او نبود؟ امام فرمودند: روح القدس آن را به ایشان الهام می نمود. (همان: ۴۵۲)

آیت الله سبحانی در این باره می فرماید:

اگر از جانب خدا رشته احکامی به آنها الهام می شد، مقصود تبیین احکامی بود که بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده، ولی شرایط امکان بیان آنها را نیافته بود ... بین انشای احکام و اخبار از احکامی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده، فرق است؛ انشای احکام جدید، ناقض خاتمیت است، ولی اخبار از احکامی که بر قلب پیامبر فرود آمده، تأیید خاتمیت و نشانه آن است. (سبحانی، ۱۳۸۴: ۱۵)

احتمال دوم این است که «رجم» به معنای قرعه باشد؛ چنان که در روایت دوم تعبیر «ساهم» به معنای قرعه به کار رفته است. در این صورت باید بگوییم مواردی که آن حضرت از طریق قرعه حکم شرعی را مشخص می کرد، شبهات مصداقیه ای بود که اصل حکم در آن مشخص بوده و مشکل در تشخیص موضوع بود که حضرت برای حل آن از طریق قرعه اقدام می فرمود؛ چراکه خود شارع در این موارد برای تشخیص موضوع، قرعه را قرار داده است. از این رو خود حکمی شرعی از سوی خداوند می باشد؛ (مجلسی، ۱۴۰۴: ب: ۲ / ۱۷۷) چنان که امام باقر علیه السلام در روایتی فرمودند:

۱. در همین مورد ذیل باب «ما تزايد الأئمة و يعرض على كل من كان قبلهم من الأئمة رسول الله و من دونه من الأئمة» یازده روایت نقل شده است.

۲. بین این دو، تنافی وجود ندارد زیرا از روایات استفاده می شود که روح القدس عالی ترین مرتبه روح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه است چنان که در روایات برای انبیا و ائمه پنج روح برشمرده اند که یکی از آنها روح القدس است گرچه روح القدس انبیا و ائمه دارای مراتب است که عالی ترین مرتبه از آن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سپس امیرالمؤمنین است.

رسول خدا ﷺ علی ﷺ را به سوی یمن فرستاد و چون بازگشت، رسول خدا از او پرسید: شگفت‌ترین چیزی که در این سفر دیدی چه بود؟ عرض کرد: یا رسول الله! جمعی بر من درآمدند که کنیزی به شرکت خریده بودند و همه با او در یک طهر (یعنی زمان پاکی) هم‌بستر شده بودند و آن کنیز پسری زائیده بود و اینان با یکدیگر بر سر آن فرزند اختلاف داشتند و همه مدعی پدری او بودند، و من میان ایشان سه قرعه زدم و فرزند را نصیب کسی قرار دادم که قرعه به نام او بیرون آمد، و او را ضامن قیمت نصیب دیگران ساختم. (کلینی، ۱۳۶۵: ۵ / ۴۹۱؛ صدوق، ۱۳۶۷: ۴ / ۱۱۹)

یا اینکه بگوییم این مسائل مستحدثه، مربوط به احکام و حلال و حرام نبوده، بلکه در حوزه مسائل حکومتی و قضایی بوده است؛ چنان که امام سجاد ﷺ در پاسخ به این سؤال که شما براساس چه حکمی حکم می‌کنید؟ فرمود: براساس حکم آل داود و اگر در موردی علمش نزد ما نبود، روح‌القدس آن را به ما الهام می‌کند؛ (صفار، ۱۴۰۴: ۴۵۱) زیرا مسائل مربوط به حوزه دین به‌طور کامل بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده بود (همان: ۳۹۴) و ائمه ﷺ تابع کتاب و صحیفه‌ای بودند که رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ داده بود (مجلسی، ۱۴۰۴: ب: ۲۶ / ۳۳) و در آن، حکم همه حلال و حرام‌ها وجود دارد. (همان) در روایات دیگر علم پیامبر و ائمه ﷺ را در حوزه حلال و حرام مساوی می‌دانند (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۲۷۵) که این خود بیانگر آن است که احکام شرعی‌ای که از سوی ائمه ﷺ بیان می‌شد، از پیامبر به آنها رسیده بود. در روایت دیگر از دیدار علم ائمه را در غیر حلال و حرام دانسته‌اند (صفار، ۱۴۰۴: ۳۹۴) و در روایتی دیگر، علم در حوزه مسائل دینی را در عرض علوم دیگر قرار داده و فرمودند: علم قرآن و حلال و حرام در مقابل علمی که شب و روز (برای ما) پدید می‌آید، ناچیز است. (همان: ۳۹۵؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ب: ۲۶ / ۹۴) بنابراین آنچه بر علوم ائمه ﷺ اضافه می‌شد، در غیر احکام شرعی بوده است.

بنابراین می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که «عضلات» سه دسته بودند: برخی شبهات حکمیه بودند که حکم آن ابتدا به رسول خدا ﷺ نازل می‌شد، سپس از طریق روح‌القدس در اختیار امیرالمؤمنین ﷺ قرار می‌گرفت و آن حضرت آن را اعلام می‌نمود؛ برخی نیز شبهات مصداقیه بودند که از طریق قرعه حکم می‌فرمودند و برخی نیز مربوط به احکام قضایی و حکومتی بوده است و در هر صورت از نزد خود حکمی صادر نمی‌کردند.

پاسخ کلی

بحث درباره ولایت تشریعی و حق قانون‌گذاری و جعل احکام از سوی امام بود. ابتدا به مجموعه آیات و روایاتی که ظاهراً بر وجود چنین حقی برای آنان دلالت داشت، اشاره نموده و ذیل هر دسته به بررسی مفهوم و مراد آنها پرداختیم. در ادامه می‌خواهیم پاسخی کلی به آن مجموعه آیات و روایات بدهیم تا معلوم شود جز خدای متعال کسی حق جعل حکم از نزد خود را ندارد. پاسخ کلی که می‌توان در برابر این مجموعه از آیات و

روایات دال بر تشریع حکم از سوی نبی و امام داد، در قالب دو مجموعه آیات و روایات است که دلالت بر عدم چنین حقی برای آنان دارد.

آیات دال بر عدم حق تشریع ائمه علیهم السلام

در این باب که ولایت تشریعی و جعل حکم و وضع قانون مختص خداوند است، چند دسته آیات وجود دارد:

آیات دسته اول

آیاتی که به صراحت بیان می کنند جز خداوند، هیچ کس حق قانون گذاری ندارد:

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ. (یوسف / ۴۰)

در این آیه از تعبیر «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» استفاده شده که جعل حکم تشریعی را فقط از آن خدا دانسته است. اگر هم کسی از چنین حقی برخوردار باشد، باید براساس حکم خدا حکم کند؛ چنان که در آیات دسته دوم بدان اشاره شده است.

آیات دسته دوم

آیاتی که دلالت می کنند بر اینکه همه انسان ها، اعم از انبیا و غیر انبیا باید براساس احکام الهی حکم نمایند:

۱. «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ ... وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ.» (مائده / ۴۴)

۲. «وَلْيَحْكُمِ أَهْلُ الْأَنْبِيَاءِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.» (مائده / ۴۷)

۳. «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ.» (مائده / ۴۸)

این دسته از آیات نیز حکمی را که از سوی انبیا و غیر انبیا بیان می شود، مقید به «ما انزل الله» نموده است که از آن چنین استفاده می شود که آنچه از سوی انبیا و اوصیا بیان می شود، در واقع اخبار و بیان حکم خداوند است، نه اینکه از سوی خود حکمی را جعل کرده باشند.

آیات دسته سوم

آیاتی که دلالت بر عدم حق جعل حکم برای غیر پیامبران می کند:

۱. «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ.» (توبه / ۲۹)

۲. «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.» (حشر / ۷)

۳. «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.» (فصلت / ۴۲ - ۴۱)

بنابر آیات فوق، معارفی که از طریق رسول خدا ﷺ بیان می‌شود، واجب‌الطاعه بوده و کس دیگری نمی‌تواند چیزی را از نزد خود بر آن بیفزاید؛ بنابراین ائمه ﷺ حق تشریع ندارند.

روایات دال بر عدم حق تشریع ائمه ﷺ

روایات متعددی در مجامع روایی وجود دارد که بیانگر آن است که انبیا و ائمه ﷺ فقط آنچه را که از سوی خداوند مأمور به تبلیغ آن بودند، بیان کرده و چیزی بر آن نمی‌افزودند. در ذیل به چند دسته از این روایات اشاره می‌کنیم.

دسته اول از این روایات بیان می‌کنند که همه نیازمندی‌های بشر در امور دین، حتی امور جزئی را پیامبر بیان فرمود؛ خداوند در زمان حیات رسول گرامی‌اش با نزول قرآن، دینش را کامل نمود و در آن جمیع حلال و حرام‌ها و حدود و احکام و جمیع نیازمندی‌های بشر را بیان فرمود. بنابراین کسی که گمان کند دین الهی ناقص است، قرآن را رد نموده و کافر است؛ (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۱۹۸) زیرا هیچ چیزی که بشر بدان نیاز دارد، نماند مگر اینکه خداوند آن را در کتابش نازل کرد و برای پیامبرش بیان نمود (همان: ۵۹) و فرمود: «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (انعام / ۳۸)، و در حجة‌الوداع که در اواخر عمر پیامبر ﷺ بود، این آیه را نازل کرد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا». (مائدة / ۳) پس امر امامت از مسائلی است که موجب تمام شدن دین است. پیامبر اکرم ﷺ قبل از رحلت از این عالم، معالم دین را برای امت توضیح داد و راه‌ها را روشن کرد و آنها را به راه واقعی واداشت و علی بن ابی‌طالب ﷺ را به عنوان امام و رهبر تعیین نمود و هر احتیاجی که داشتند، برآورده کرد. پس هر کس خیال کند خداوند دینش را کامل نکرده، قرآن را رد کرده و هر که قرآن را رد کند، کافر است. (مجلسی، ۱۴۰۴ ب: ۲۵ / ۱۲۰) نیز در روایت آمده: «پس از آموزه‌های آن حضرت و از اهل‌بیتش کمک بگیرید که جمیع آنچه بدان محتاجید، حتی جریمه یک خراش نزد اهل‌بیت آن حضرت است.» (همان: ۲۶ / ۳۴)

دسته دوم بیانگر نزول همه احکام از جانب خداوند است: همه فرائض یکی پس از دیگری از سوی خداوند نازل شد و ولایت، آخرین فریضه‌ای بود که دین الهی با آن کامل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» (مائدة / ۳)، و بعد از آن فریضه‌ای نازل نخواهد شد. (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۲۸۹) لذا علم امام در باب حلال و حرام زیاد نمی‌شود؛ زیرا احکام مربوط به حلال و حرام به‌طور کامل بر پیامبر نازل شد. (همان: ۳۹۳)

دسته سوم بیانگر آن است که ائمه براساس کتاب علی ﷺ احکام را بیان می‌کنند: کتابی نزد امامان معصوم ﷺ است که جمیع آنچه مردم تا قیامت بدان نیازمندند، حتی جریمه یک خراش در آن وجود دارد. (همان: ۳۰۳) این کتاب همان کتاب امام علی ﷺ است که ائمه ﷺ از آن تبعیت می‌کنند و فراتر از آن عمل نمی‌نمایند. (مجلسی، ۱۴۰۴ ب: ۲۶ / ۳۳)

دسته چهارم حاکی از اصول کلی و مناط احکام است که در اختیار پیامبر و امامان علیهم السلام است و حکم هر موضوعی را براساس آن استنباط می‌کنند: اصول کلی همه آنچه که به اختلاف افراد پایان دهد، در کتاب خداوند وجود دارد، اما عقول مردم بدان نمی‌رسد؛ (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۶۰) بنابراین ائمه علیهم السلام با رأی و نظر خود فتوا نداده و مسائل را بیان نمی‌کنند؛ بلکه با استفاده از احادیث پیامبر و اصول علمی‌ای که به ارث به آنان منتقل شده است، فتوا می‌دهند و به تبیین امور می‌پردازند.^۱ (صفار، ۱۴۰۴: ۳۰۰ - ۲۹۹)

دسته پنجم بیانگر آن است که هرآنچه ائمه علیهم السلام در حوزه حلال و حرام می‌گویند، از سوی خداوند به آنها رسیده است:

امام باقر علیه السلام فرمود:

سند آنچه که به شما می‌گویم، بدین شرح است: از پدرم، از جدم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، از جبرئیل، از خدای متعال. (مجلسی، ۱۴۰۴: ب: ۲ / ۱۷۸)

تا بدین‌جا از آیات و روایات به این نتیجه رسیدیم که ائمه علیهم السلام در حوزه حلال و حرام از نزد خود حکمی را جعل نکرده و آنچه بیان می‌کردند، یا مستقیماً از سوی خداوند نازل شده بود و یا احکامی بود که با استفاده از اصول و معیارهای کلی که از ناحیه خداوند در اختیار آنها بود، استنباط می‌کردند که در واقع همان بیان حکم الهی می‌باشد.

قلمرو تشریع ائمه علیهم السلام

نفی تشریع امام در حوزه دین بدین معنا نیست که آنان به هیچ‌وجه حق هیچ‌گونه قانون‌گذاری را ندارند؛ بلکه از آیات و روایات برمی‌آید که در حوزه مسائل حکومتی و قضایی، ائمه علیهم السلام همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله حق جعل حکم را دارند؛ چنان‌که از تکرار لفظ «أَطِيعُوا» در آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» استفاده می‌شود که اطاعت از پیامبر دو جنبه دارد: یک بُعدش مستقیماً به اطاعت خدا برمی‌گردد؛ چون اطاعت در احکام و حیانی است و بُعد دیگرش مستقیماً به اطاعت رسول و با واسطه به اطاعت خدا برمی‌گردد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۳۸۸) این بُعد از اطاعت آن حضرت مربوط به احکام جزئی است که ایشان در مواجهه با حوادث جاری و متغیر جامعه صادر می‌کرد؛ از قبیل احکام مالی، انتظامی و نظامی مربوط به دفاع و نیز احکام راجع به طریق آسان‌تر کردن ارتباطات و مواصلات و اداره شهر و امثال اینها که زمام آن به‌دست والی و متصدی امر حکومت است. (همان: ۱۲۱) همچنین آنجا که میان مردم قضاوت می‌کرد، دیگر قضاوتش نمی‌تواند وحی باشد؛ بلکه طبق موازین اسلامی و براساس ظواهر بین آنها حکومت می‌کرد؛ چنان‌که خود آن حضرت فرمودند: من مأمورم که

۱. در بصائر و بحار الانوار روایات متعددی در این باب ذکر شده است.

به ظاهر حکم کنم. (مطهری: ۴ / ۸۴۴) البته اطاعت از آن حضرت در مسائل حکومتی و قضایی نیز در حقیقت اطاعت از خداوند است؛ زیرا وجوب اطاعت رسول منوط به اذن خداوند می‌باشد: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ». (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۳۸۸؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۷ / ۶۰۹)

همین محدوده از ولایت برای ائمه علیهم‌السلام نیز ثابت است و آنان در آرا و اقوالشان واجب‌الاطاعه هستند و همانند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم حق تشریع و صدور حکم را دارند و امت اسلامی موظف به تبعیت از آنان می‌باشد؛ چنان که آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء / ۵۹) بدان دلالت می‌کند.

نتیجه

از جمع بین آیات و روایات ثابت شد که ائمه علیهم‌السلام در حوزه دین فقط مبلغ احکام الهی هستند و از نزد خود هیچ حکمی را صادر نمی‌کنند؛ بلکه فقط در مسائل مربوط به حکومت و قضا به اذن خداوند حق وضع قوانین حکومتی را دارند. بنابراین مرجعیت دینی ائمه علیهم‌السلام در تعارض با خاتمیت نبوده، بلکه با وجود چنین امری است که خاتمیت معنا پیدا می‌کند؛ چنان که قرآن کریم اتمام و اکمال دین را با جعل امامت اعلام کرده و می‌فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا». (مائده / ۳)

منابع و مآخذ

۱. آملی، سید حیدر، ۱۴۲۲ ق، *تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر.
۳. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۷۵، *شرح چهل حدیث*، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۴. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۴، *تفسیر موضوعی قرآن مجید سیره رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم در قرآن*، ج ۹، قم، اسراء.
۵. _____، ۱۳۸۲، *ادب فنای مهربان*، ج ۱، قم، اسراء.
۶. _____، ۱۳۸۹، *تفسیر تسنیم*، ج ۱۷، قم، اسراء، چ دوم.
۷. حمود، محمد جمیل، ۱۴۲۱ ق، *الفوائد البهية فی شرح کلام الامامية*، بیروت، مؤسسة الاعلمی.
۸. سبجانی، جعفر، ۱۴۰۷ ق، *مفاهیم القرآن*، قم، مؤسسه سید الشهداء العلمیه.
۹. _____، ۱۳۸۴، «خاتمیت و مرجعیت علمی امامان معصوم»، *قیسات*، ش ۳۷، پاییز، ص ۲۶ - ۵.
۱۰. سروش، عبدالکریم، ۱۳۸۴/۷/۳، www.drseroush.com.
۱۱. شبر، سید عبدالله، ۱۴۰۷ ق، *مصباح الانوار فی حل مشکلات الاخبار*، بیروت، مؤسسه النور للمطبوعات.

۱۲. شریف‌زاده، بهمن، ۱۳۸۵، «امامت در سازگاری با خاتمیت»، کتاب نقد، ش ۳۸، بهار، ص ۱۴۶- ۱۳۳.
۱۳. شوشتری، محمدتقی، ۱۳۷۶، *بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة*، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۱۴. صافی، لطف‌الله، ۱۳۶۰، *ولایت تکوینی و ولایت تشریعی*، تهران، مؤسسه الامام المهدی.
۱۵. صالحپور، قدرت‌الله، ۱۳۸۴، *خورشید امامت و ولایت*، قم، سلمان آزاده.
۱۶. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، ۱۳۶۷، *من لا یحضره الفقیه*، ترجمه علی‌اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق.
۱۷. _____، ۱۴۱۳ ق، *من لا یحضره الفقیه*، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۱۸. صفار، محمد بن حسن بن فروخ، ۱۴۰۴ ق، *بصائر الدرجات*، قم، انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
۱۹. طاهری خرم‌آبادی، سید حسن، ۱۳۶۴، «بحثی پیرامون ولایت فقیه»، *مجله نور علم*، ش ۱۱، مرداد ص ۹۰- ۷۷.
۲۰. طباطبایی، محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ پنجم.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن، بی‌تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۲. طیب، سید عبدالحسین، ۱۳۷۸، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات اسلام.
۲۳. قدردان قراملکی، محمدحسن، ۱۳۸۶، *آیین خاتم*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامية.
۲۵. مازندرانی، ملاصالح، ۱۴۲۱ ق، *شرح اصول الکافی*، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
۲۶. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۴۰۴ ق ب، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۲۷. _____، ۱۴۰۴ ق الف، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، تهران، دار الکتب الإسلامية، چ دوم.
۲۸. محقق، جعفر، ۱۳۸۵، «تعارض امامت و خاتمیت»، کتاب نقد، ش ۳۸، بهار، ص ۱۳۲- ۱۰۵.
۲۹. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۵، *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*، ج ۴، تهران، صدرا، چ سوم.
۳۰. مغنیه، محمدجواد، ۱۴۱۴ ق، *الجوامع و الفوارق بین السنة و الشیعه*، بیروت، مؤسسه عزالدین.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۲۲ ق، *بحوث فقهیه هامة*، قم، مدرسه امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

